

ماجرای اسارت سعدی شیرین سخن در طرابلس

۱۴ دی ۱۳۹۵ ساعت ۰:۴۲

سعدی در باب دوم گلستان سعدی با نام «در اخلاق درویشان» این ماجرا را این طور شرح می‌دهد: ماجرای که الزاما به معنای روایت درست تاریخی نیست و حکایتی است از این شاعر و نویسنده ایرانی. «از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده بود، سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم.» این طور که معلوم است، او به سمت اورشلیم در حرکت بوده، چون بر اساس آخرین اخباری که از جنگ‌های صلیبی پیشین در ذهن داشت، تصور می‌کرد اورشلیم در دست مسلمانان باشد.

جوان و تاریخ- کشکول

سعدی را به زنجیر بسته بودند و مانند بردگان با او رفتار می‌کردند. آن قدر وضعیت او و سایر بردگان اسفناک بود که دل هر تازه‌واردی را در شهر «طرابلس» (در لبنان امروزی) به درد می‌آورد. از همان شروع اسارت در سال ۱۲۲۷ میلادی توسط صلیبیون سعدی هفت سال عمرش را در همین وضعیت به سر برد.

«گر چه در آن زمان همه سرزمین‌های اسلامی به دست «صلاح‌الدین ایوبی» آزاد شده بود اما هنوز بخش‌های کوچکی در سواحل شرقی مدیترانه از جمله طرابلس طعم آزادی را نچشیده بودند. این سرزمین‌های کوچک هر کدام سهم سرداری صلیبی شده بودند تا روزنه امیدی باشند برای فتودال‌ها در فتح دوباره همه‌ی اراضی امپراتوری. قرعه لبنان به «ریموند کنت تولوز» - فاتح بخش شمالی لبنان - رسیده بود. وقتی سربازان صلیبی شیخ مصلح‌الدین سعدی را با صدها اسیر مسلمان و یهودی از «عکا» - در سرزمین‌های اشغالی امروز - به آنجا بردند، ریموند که هنوز نتوانسته بود دژ طرابلس را که حصار مستحکم داشت، به دست بیاورد، این بردگان را وادار کرد تا کار کردن خندق در بیرون استحکامات نظامی شهر طرابلس را انجام دهند. سعدی هم به کار کردن خندق مشغول شد. بگذارید کمی به عقب‌تر برویم و ببینیم سعدی چرا اسیر شده بود و اصلا در عکا چه می‌کرد؟

سعدی در باب دوم گلستان سعدی با نام «در اخلاق درویشان» این ماجرا را این طور شرح می‌دهد: ماجرای که الزاما به معنای روایت درست تاریخی نیست و حکایتی است از این شاعر و نویسنده ایرانی. «از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمده بود، سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرنگ شدم.» این طور که معلوم است، او به سمت اورشلیم در حرکت بوده، چون بر اساس آخرین اخباری که از جنگ‌های صلیبی پیشین در ذهن داشت، تصور می‌کرد اورشلیم در دست مسلمانان باشد. ظاهراً سعدی نمی‌دانست که صلیبیون پیمان صلح «سن فرانچسکو ۱۲۲۱» را نقض کرده و دوباره به سرزمین‌های مقدس حمله کرده‌اند. آنها در جنگ ششم صلیبی بر بخش‌های زیادی از منطقه اورشلیم، یعنی نواری بین اورشلیم و عکا حکومت می‌کردند و مسلمانان فقط «قبه‌الصخری» و مسجدالاقصی را در اختیار داشتند. سعدی بی‌خبر وارد متصرفات صلیبیون شده بود که توسط آنها به اسارت درآمد. در آن مقطع رسم بود که هر مسلمان و یهودی می‌توانست با پرداخت «سربها» افراد آزادشده خود را به سرزمین‌های اسلامی برساند اما سعدی چون آه در بساط نداشت، ناچار بود مدت زمان مدیدی در خندق طرابلس برای لایروبی کار کند. البته مسلمانان توانگر هم به سرزمین‌های تحت تصرف صلیبیون می‌آمدند و مسلمانان اسیر شده را آزاد می‌کردند.

در سفرنامه ناصر خسرو آمده: «از مراتب لطف و احسان خدای تعالی بر اسیران در این شهرهای فرنگی شام این است که هر یک از شاهان و دولت‌مندان مسلمان، خاتونان و توانگران در این صفحات شام بخشی از مال خود را به آزاد کردن اسیران مغربی اختصاص می‌دهد.»

یکی از همین توانگران مسلمان که از حاکمان حلب بود و از قضا سعدی را هم می‌شناخت، با دیدن او بسیار تعجب کرد. او سعدی را به ۱۰ دینار فدیة خریداری و آزاد کرد و با خود به حلب برد و پیشنهاد داد که سعدی با دخترش ازدواج کند. شیخ شیراز نیز دختر حاکم حلب را که ۱۰۰ دینار کابینش بود، به همسری برگزید. همسری که به تعبیر خود سعدی «بدخوی و ستیزه‌روی و نافرمان بود. زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشتن. باری زبان به تعنت دراز کرده همی گفت: تو آن نیستی که پدر من تو را از فرنگ باز خرید؟»

سعدی هم جواب داد: «بلی من آنم که به ده دینار از قید فرنگم باز خرید و به صد دینار به دست تو گرفتار کرد.» سعدی سرانجام

راهی جز این نمی بیند که عطای این زندگی را به لقایش ببخشد و به شیراز بازگردد.»

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۱۹۹۶۵/طرابلس-سخن-شیرین-سعدی-اسارت-ماجرای>